

• دریافت ۹۰/۳/۲۰

• تأیید ۹۰/۱۰/۸

بررسی شخصیت فرهاد از واقعیت تا افسانه

سیده مریم ابوالقاسمی*
مصطفی آرزومند لیاکل**

چکیده

فرهاد یکی از معروف‌ترین و محبوب‌ترین شخصیت‌های داستانی در نزد فارسی‌زبانان است که همواره نمادی از عاشق پاکباخته و واقعی بوده است. با وجود این، شخصیت او در حاله‌ای از ابهام قرار دارد و اطلاع درستی از او در دسترس نیست. به نظر می‌رسد فرهاد، نمادی اشکانی باشد که برای دفاع از فرهنگ اشکانی در برابر ساسانیان، در دنیای قصه قدم نهاده است؛ محبوبیت او در ذهن ایرانیان باعث شده که حتی تاریخ‌نویسان نیز او را شخصیتی تاریخی بپندارند. در این مقاله شخصیت افسانه‌ای و یا واقعی «فرهاد» با توجه به منظومه خسرو و شیرین نظامی و منابع تاریخی موجود بررسی شده است.

کلید واژه‌ها:

فرهاد، نظامی، خسرو و شیرین، ساسانیان، اشکانیان.

M_abolghasemi@sbu.ac.ir

*استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهیدبهشتی
**کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

فرهاد در منظومه خسرو و شیرین نظامی، عاشق پاکبخته‌ای است که زندگیش با مظلومیت خاصی پایان پذیرفته است. نخستین مسأله در بررسی شخصیت فرهاد این است که آیا می‌توان چهره‌ای حقیقی از او ارائه داد، یا این که باید او را افسانه و ساخته و پرداخته ذهن افسانه‌پردازان پنداشت؟ معرفی و شناخت این شخصیت از نظر واقعی، انتزاعی و یا افسانه‌ای بودن او، در تحلیل و درک درست این منظومه کمک شایانی می‌کند. همچنین در کمک به شناخت فضای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی عصر ساسانیان بسیار قابل توجه است. از دیدگاهی دیگر، با توجه به تأثیری که شخصیت فرهاد در منظومه خسرو و شیرین نظامی، بر مخاطب می‌گذارد و همچنین تأثیر او بر اشعار غنایی فارسی بعد از خود، معرفی وی اهمیت فراوانی دارد و خواننده را از ابهام و سردرگمی ناشی از ناآگاهی درباره این شخصیت می‌رهاند.

از آن جا که در شاهنامه و بسیاری از کتابهای تاریخی، از شخصیت فرهاد سخنی به میان نیامده است، پیش فرض ما در این تحقیق، بر این نکته استوار است که فرهاد، اساساً شخصیتی تاریخی ندارد؛ همچنین از آنجا که سابقه انتشار داستان خسرو و شیرین به دوره ساسانیان باز می‌گردد، این احتمال تأیید می‌گردد که شخصیت او ساخته و پرداخته منظومه خسرو و شیرین نظامی باشد. درباره پیشینه تحقیق لازم به یادآوری است که تا کنون در این زمینه، هیچ منبع مستقلاً به نگارش در نیامده است، تنها در کتاب «قهرمانان خسرو و شیرین»، نوشته لیلی ریاحی و چند اثر دیگر، صفحاتی مختصر، به معرفی شخصیت تاریخی فرهاد اختصاص یافته که بیشتر بر افسانه متکی است. البته جسته و گریخته مقالاتی هم در این مورد نوشته شده‌است، اما هیچ کدام او را فراتر از شخصیت داستانی خسرو و شیرین نظامی معرفی نکرده‌اند. هدف از تدوین این مقاله، معرفی کامل شخصیت تاریخی و افسانه‌ای فرهاد با توجه به منظومه خسرو و شیرین نظامی است.

در کتب دایرةالمعارف، فرهنگ و لغت از شخصیت فرهاد به گونه‌های مختلفی یاد شده است. دسته‌ای مانند «دایرةالمعارف اسلام»، «لغت نامه دهخدا»، «فرهنگ آندراج»، «فرهنگ معین» و «فرهنگ نفیسی» براساس منظومه خسرو و شیرین و آنچه در فرهنگ عامه آمده، وی را شخصیتی افسانه‌ای معرفی کرده‌اند که عاشق «شیرین» بوده‌است. در فرهنگ زبان پهلوی، لغت «فرهاد» به معنی کمک، یاری و یاری دهنده آمده است و با «فریاد» از یک

ریشه دانسته شده و ترکیباتی مثل «فریایتین = یاری کردن، فریایتیشن = مساعدت، فریایتیشنک = کومک کار، مساعد، یار» را از آن ذکر کرده اند. (فره وش، ۱۳۵۸، ذیل فرهاد) «ریشه فرهاد در سانسکریت «پرساد» (प्रसद) است به معنی مرحمت و لطف». (داعی‌الاسلام، ۱۳۶۴، ذیل فرهاد)

در نام‌نامه یوستی آمده: فرهاد در پهلوی، Frāhāt و احتمالاً در پارسی باستان، Frāhāta است و معنی لغوی آن را «بالا نشین» می‌داند و سپس به معرفی او در شاهنامه و منظومه خسرو و شیرین می‌پردازد. (یوستی، ۱۳۸۲: ۱۰۱)

در فرهنگ‌هایی مانند «فرهنگ نام‌های شاهنامه» از منصور رستگار فسایی و «فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه» از محمدرضا عادل که براساس شاهنامه نوشته شده‌اند، فرهاد شخصیت پهلوانی در ایران باستان معرفی می‌شود. «او از نژاد برزین است و به رسم پهلوانان ایران باستان، صاحب درفش است. درفش او با نقش آهو و گاو میش توصیف می‌شود» (عادل، ۱۳۷۲: ۳۳۵). از این توصیفات و مطالب، می‌توان دریافت که فرهاد، درون‌مایه‌ای ایرانی و باستانی دارد. دست کم می‌توان پذیرفت که ذهن عامه، برای پذیرش شخصیتی خاص از فرهاد، آماده بوده است؛ زیرا او پهلوانی ایرانی و از خانواده و نژادی اصیل است. همچنین از بسیاری قصه‌ها که درباره او نقل شده، می‌توان استنباط کرد که شخصیت فرهاد در آن‌ها، ساخته و پرداخته فرهنگ عامه و فولکلور بوده است و از نظر تاریخی نمی‌توان برای آن‌ها توجیهی پیدا کرد.

فرهاد در منظومه نظامی

در متون ادب فارسی پس از قرن ششم هجری، شخصیت فرهاد را به صورت نمادی از یک عاشق پاک‌باخته مشاهده می‌کنیم. بخش عمده‌ای از این شهرت، حاصل هنرمندی نظامی است. شخصیت‌های اصلی منظومه بزمی نظامی، «خسرو» و «شیرین» اند و فرهاد، فقط به‌عنوان شخصیتی فرعی، وارد فضای داستان می‌شود، با این حال، شهرت و تأثیر او در این منظومه، همپای شخصیت‌های اصلی داستان و شاید به مراتب بیش از آنها بوده است. قرائنی در منظومه خسرو و شیرین حاکی است که حکیم نظامی این داستان را حقیقت و مطابق با واقع می‌دانسته و طبعاً فرهاد را نیز شخصیتی حقیقی می‌پنداشته است. نظامی در آغاز داستان «خسرو و شیرین» معتقد است که ارزش داستان، در حقیقی بودن آن است و به همین دلیل، شواهد و دلایلی برای اثبات صحت داستان بیان می‌کند:

چو شد نقّاش این بت‌خانه دستم
... چو بتوان راستی را درج کردن
... حدیث خسرو و شیرین نهان نیست
اگر چه داستانی دلپسند است
بیاضش در گزارش نیست معروف
ز تاریخ کهن سالان آن بوم
نیارد در قبولش عقل سستی
نه پنهان بر درستیش آشکار است
اساس بیستون و شکل شب‌دیز
هوس‌کاری آن فرهاد مسکین
همان شه‌رود و آب خوش‌گوارش
حدیث باربد با ساز دهرود

جز آرایش بر آن نقشی نبستم
دروغی را چه باید خرج کردن؟...
وز آن شیرین‌تر الحق داستان نیست
عروسی در وقایع شهرند است
که در بردع سوادش بود موقوف
مرا این گنج‌نامه گشت معلوم
که پیش عاقلان دارد درستی
اثرهایی کزایشان یادگار است
همیدون در مداین کاخ پرویز
نشان جوی شیر و قصر شیرین
بنای خسرو و جای شکارش
همان آرامگاه شه به شه‌رود
(نظامی، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۳)

نظامی معتقد است که در اصل داستان خسرو و شیرین، دخل و تصرفی صورت نداده، بلکه این داستان را از تاریخ کهن سالان آن بوم گرفته است و دلایل متعددی را نیز مبنی بر درستی و واقعیت آن بیان می‌کند؛ از جمله اساس بیستون و شکل شب‌دیز، کاخ پرویز در مداین، نشان جوی شیر و قصر شیرین، شه‌رود، شکارگاه خسرو، باربد و ساز او و آرامگاه خسرو در شه‌رود. اما در انتهای داستان، با شک و تردید می‌گوید:

نظامی گر ندید آن نارین را به دفتر در چنین خواند این سخن را (همان: ۲۶۲)
گرچه نظامی در ابتدا نشانه‌هایی مانند شه‌رود و قصر شیرین را - که دیده بود - دلیلی برای درستی داستان ذکر کرده، اما در ادامه به صراحت بیان می‌کند که خود آن را ندیده، بلکه در «دفتر» چنین خوانده است. گزارش نظامی، از این واقعیت حکایت دارد که روایت رایج در بردع چنین بوده و ظاهراً اهالی بردع نیز به درستی آن اعتقاد داشته‌اند. نظامی نیز بنا به پیروی و اعتماد به منبع و مأخذ خود، به سرودن این داستان اقدام نموده است.

پیشه اصلی فرهاد در منظومه خسرو و شیرین نظامی، «مهندسی و صنعتگری» است. شاپور یکی دیگر از شخصیت‌های داستان، او را به شیرین معرفی می‌کند. او همچنین در فن تزئین ماهر است، اما وظیفه‌اش در این منظومه سنگ‌تراشی است. نخستین بار شیرین او را به خاطر

ساختن جویی از سنگ طلب می‌کند و پس از آن خسرو او را به کندن کوه و ایجاد گذرگاهی برای سپاهیان در آن وا می‌دارد. مهارت او در تزئین و پیکرسازی بی‌نظیر است، چون به کندن کوه می‌پردازد، نخست صورت شیرین و شاه و شب‌دیز را بر سنگ می‌نگارد. درشتی و ستبری و نیرومندی فرهاد از خصایص بارز او در منظومه خسرو و شیرین نظامی است؛ مثلاً آن جا که شیرین و اسبش در کوه سقط می‌شوند، این ویژگی‌ها به کمکش می‌شتابد. همچنین باید با چابکی و زورمندی جویی از سنگ بتراشد و سپس گذرگاهی در کوه بیستون بسازد:

به هر زخمی ز پای افکند کوهی کزان آمد خلایق را شکوهی (نظامی، ۱۳۸۶: ۲۳۸)
نازک‌دلی فرهاد با درشتی و ستبری‌اش متناسب نیست. او نخستین بار که به ملاقات شیرین می‌رود، با شنیدن صدای شیرین از پشت پرده، از پای‌درمی‌آید. همچنین جان باختن او از شنیدن خبر مرگ شیرین، دلیل دیگری بر نازک‌دلی اوست:

صلای درد شیرین در جهان داد زمین بر یاد او بوسید و جان داد (همان: ۲۵۸)
او نکته‌دان است، اما نزد شیرین:

زبان‌ش کرد پاسخ را فرامشت نهاد از عاجزی بر دیده انگشت (همان: ۲۱۹)
اما نزد خسرو، حاضر جواب است و در مناظره، بر خسرو چیره می‌شود:

به هر نکته که خسرو ساز می‌داد جوابش هم به نکته باز می‌داد (همان: ۲۳۳)
او بلند همت و بی‌نیاز است و این استغنا نشانی از عشق دارد که عاشق دیگر پروای کسی و چیزی را در سر ندارد. چون شیرین پس از اتمام جوی شیر، گوهر شب‌چراغی را به منظور پاداش به او می‌دهد:

بر آن گنجینه فرهاد آفرین خواند ز دستش بستد و در پایش افشانند (همان: ۲۲۱)
و چون خسرو با وعده زر، از فرهاد می‌خواهد که از عشق شیرین دست بردارد و در پایش پیل بالا زر می‌افشانند، او بی‌اعتنا به زر، تنها به عشق شیرین می‌اندیشد:

چو گوهر در دل پاکش یکی بود ز گوهرها زر و خاکش یکی بود (همان: ۲۳۳)
فرهاد در این منظومه، عاشق پاک‌باخته‌ای است که فاصله شأن او با شیرین بسیار است و دل‌بستگی او به شیرین، از صداقت و سادگی او نشأت می‌گیرد و نتیجه این سادگی، عشق بی‌ریا و پاکی است که بر سر آن جان می‌نهد.

فرهاد در فرهنگ فولکلور

شخصیت فرهاد در فرهنگ فولکلور نیز اهمیت فراوانی داشته است، زیرا داستان خسرو و شیرین

در بین عامه شکل گرفته و از آغاز پیدایش، سینه به سینه نقل شده تا به آن صورت که در بردع رایج بوده، در اختیار نظامی قرار گرفته است. پس از نظامی نیز با استقبال بی‌نظیر مخاطبان همراه شده و به یکی از پرطرفدارترین داستانهای زبان فارسی تبدیل شده است. می‌توان اطمینان داشت که روایت‌های دیگری از این داستان، بین مردم وجود داشته و طبق سنت ادبیات شفاهی، از نسلی به نسل دیگر رسیده است. دور از واقعیت نیست که بگوییم، محبوب‌ترین و یا حتی مشهورترین شخصیت این داستان نزد مردم «فرهاد» است. مقبول افتادن او میان مردم باعث شده است که وی را از هر شخصیت دیگری واقعی‌تر بدانند و این مقبولیت به حدی است که به فرهنگ‌ها نیز راه یافته است. (به عنوان مثال می‌توان از فرهنگ آندراج نام برد). امروزه نیز قبایلی از «کرد» - مثلاً قبیله کلهر - خود را از نسل فرهاد می‌شمرند. هنوز در بین قبایل کرد، روایت‌های محلی از عشق فرهاد نقل می‌شود». (یوسفی، ۱۳۷۴: ۱۷۴-۱۷۵)

« فرهاد در افسانه‌های محلی، شخصیتی محوری به شمار می‌رود و بیشتر، سخن از عشق او و شیرین، در میان است و پایان کار چنین است که فرهاد خبر مرگ شیرین را از پیرزنی حيله‌گر می‌شنود و خطاب به کلنگش می‌گوید:

قلنگه عزیزم، رفیق چولم بچو والهوا و بیله کپولم
(یعنی ای کلنگ عزیز و رفیق بیابانم، برو به آسمان و بکوب بر سر من.)

و وقتی فرهاد می‌میرد، مردم دفنش می‌کنند و آن‌گاه که شیرین نیز می‌میرد، در کنار فرهاد به خاکش می‌سپارند. از دو گور کنار هم، دو بوته گل سرخ می‌روید که به هم می‌پیچد. پیرزن هم می‌میرد و شاه امر می‌کند، او را میان عاشق و معشوق دفن کنند تا آن‌ها پس از مرگ نیز، از هم جدا باشند. از گور پیرزن، یک شاخه گل زرد بیرون می‌آید و دو بوته گل سرخ را از هم جدا می‌کند. طبق روایت دیگر، از قبر فرهاد و شیرین، دو بوته مو، سربرمی‌آورد و عشق آن دو، به صورت شراب از دو بوته تجلی می‌کند. به شاه خبر می‌دهند، حکم می‌کند پیرزن را که مرده است، میان آن دو خاک کنند و از مزار پیرزن، یک بوته خار یا (ونوشک) که از آن (سقز) می‌گیرند، می‌روید و دو بوته مو را از هم جدا می‌کند». (ریاحی، ۱۳۵۸: ۱۱۰-۱۱۱)

فرهاد از دیدگاه محققان معاصر

هر چند محبوبیت فرهاد نزد فارسی‌زبانان، باعث شده است که او را شخصیتی کاملاً واقعی انگارند، اما هویت فرهاد مشخص نیست. در برخی از کتاب‌های تاریخی و به خصوص بخش

تاریخی شاهنامه، سخنی از او به میان نیامده است. منابعی که دربارهٔ او سخن گفته‌اند نیز نمی‌توانند ابهاماتی را که دربارهٔ هویت او وجود دارد، برطرف سازند. «پیدا شدن فرهاد در منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی، با آن عشق افلاطونی، هیچ مناسبتی با زندگی و نحوهٔ تفکر و آداب و رسوم ایرانیان عهد ساسانی ندارد و این تساهل و بی‌اعتنایی نسبت به زن مورد علاقه و همسر رهبر کشور را، از اثرات استقرار سلطهٔ عرب‌ها و تحمیل آداب و رسوم آنان به ایرانیان دانسته‌اند». (برهانی، ۱۳۷۵: ۵۲۲۱)

در شاهنامهٔ فردوسی و حتی در متون تاریخی و ادبی قدیم، از فرهاد نامی که عاشق شیرین باشد، صحبتی نیست. در برخی از کتاب‌های قدیم نیز از فرهاد به عنوان مردی حکیم نام برده‌اند که مهندس بوده و کار ساختن بعضی از نقوش در بناهای عصر خسرو پرویز به او منسوب بوده است. فرهاد عاشق، شخصیتی است که در منظومهٔ خسرو و شیرین نظامی، آوازه‌ای یافته است و بعدها در ادب فارسی، به چنان شهرتی رسیده که شخصیت خسرو را تحت الشعاع خود قرار داده است. او ایرانیان شیفتهٔ مظلومان را از علاقه‌مندان و طرفداران خود ساخته و در فرهنگ و ادب فارسی، جایگاهی ممتاز یافته است. «فرهاد، بدون کوچک‌ترین تردیدی، شخصیت ساخته شدهٔ ذهن نظامی است؛ در دیوان شعرای پیش از نظامی، نامی از فرهاد نیست. در سراسر دیوان عنصری، شاعر معاصر فردوسی، نامی از فرهاد نمی‌بینیم، همچنین در دیوان ناصر خسرو. فخرالدین اسعدگرگانی که گفته‌اند ویس و رامین وی، سرمشقی برای نظامی بوده است، چند جا از شیرین و خسرو نام می‌برد، اما سخنی از فرهاد به میان نمی‌آورد. بلافاصله در زمان نظامی و سال‌های پس از او، نام فرهاد چاشنی غالب شعراست و حتی پاره‌ای مثل انوری، شیرین را موافق و دوستدار فرهاد قلمداد می‌کنند. این که ورود فرهاد به داستان خسرو و شیرین نظامی، بر زیبایی داستان افزوده است و دو نمونهٔ عشق، یکی عشق افلاطونی فرهاد و دیگری عشق طبیعی خسرو را بیان و توجیه می‌کند، مسأله‌ای جد است؛ اما فردوسی در نظام طبقاتی ساسانی، داستان را صحیح و منطبق با واقع ترسیم می‌کند، به ویژه به همان قسم که فردوسی در شرح احوال شیرین تصریح کرده است، حجاب مانع از دیدار زنان می‌شود. ولی نظامی در این باره، با تساهل برخورد کرده و به اقتضای زمان و ضرورت ساختن یک داستان عشقی و رمانتیک، تغییراتی در آغاز و میانهٔ داستان خسرو و شیرین ایجاد کرده است، چه در نحوهٔ آشنایی خسرو پرویز و شیرین و در نحوهٔ پیدایش فرهاد و چه در پایان داستان و در ماجرای مرگ شیرین». (برهانی، ۱۳۷۵: ۵۲۲۲-۵۲۲۴)

«خسرو و شیرین»، از داستان‌های اواخر عهد ساسانی بوده و در کتاب‌هایی مانند «المحاسن والاضدادِ جاحظ»، «غرر السیرِ ثعالبی»، «تاریخ بلعمی» و «شاهنامه فردوسی» مذکور است، با این تفاوت که در منابع قدیمی، شیرین کنیزکی ارمنی است که خسرو از زمان هرمز، به او دل بسته بوده است. در آن منابع - به جز روایت بلعمی - از فرهاد، مهندس کوه‌تراش و عاشق شیرین، سخن نمی‌رود، حال آن که در منظومه نظامی و مقلدان او، فرهاد درخششی بارز دارد. «شخصیتی که در منظومه نظامی، منش و رفتاری شگفت‌انگیز دارد فرهاد است. هویت او چندان معلوم نیست، هر چند در برخی از آثار قدیم، از او به عنوان حکیم و مهندس یاد کرده‌اند. ظاهراً وجود منظومه‌های کردی از عشق فرهاد و شیرین و مسلم‌انگاشتن شخصیت او بر اثر شهرت داستانی، موجب شده است که برخی از قبایل کرد، مانند قبیله کلهر، خود را از نژاد او بشمارند. چنین به نظر می‌رسد که نظامی در آراستن و پیراستن داستان‌هایی که به نظم آورده، از جمله شاید در صحنه‌هایی مربوط به فرهاد، تصرفاتی مناسب کرده و به اندازه فردوسی به پیروی از منابع مقید نبوده است. (جواز شاعرانه)». (یوسفی، ۱۳۷۴: ۱۷۴-۱۷۵)

با این که در تاریخ بلعمی و مجمل التواریخ، از فرهاد سخن به میان آمده است، ولی باز نمی‌توان شخصیت تاریخی از او ارائه داد. بسیاری از مؤلفان نیز حدس می‌زنند وجود فرهاد واقعیت ندارد و این گمان وقتی قوت می‌گیرد که بدانیم «حجاری‌های بیستون اساساً متعلق به دوران ساسانی نیست و در حجاری‌های طاق بستان نیز، تصویر شیرین و موبد وجود ندارد. جنبه افسانه‌ای شخصیت فرهاد، بیش از جنبه واقعی آن است و به این سؤال که آیا فرهاد از مقوله فولکلور است یا اسطوره و افسانه، باید چنین پاسخ گفت که نمی‌توان او را تنها از مقوله فولکلور دانست، چون از طرفی دامنه شهرتش از حدود یک سامان تجاوز کرده و از طرف دیگر، هنوز به پایه اسطوره نرسیده است و در میان اساطیر ایرانی جایی ندارد؛ پس بهتر است سرگذشت فرهاد را افسانه‌ای بنامیم که کم‌کم به شکل اسطوره در می‌آید و به پایان فرهاد بیان‌دیشیم که از دسته تیشه‌اش، درخت انار برومندی سر برمی‌آورد که ناردانه آن، داروی هر دردی است و این پایان، شبیه انجام کار سیاوش است که از خون او شقایق رسته و یا گیاه پرسیاووشان، سر برآورده است. بنابراین فرهاد، بیشتر یک شخصیت خیالی است، اما خیالی که از هر واقعیتی، واقعی‌تر است. این شخصیت، همیشه با بیستون قرین است ولی بیستون نشانه وجود فرهاد نیست».

(ریاحی، ۱۳۵۸: ۱۱۱)

تأثیر و شهرت فرهاد در فرهنگ عامه از او شخصیتی خیالی ساخته است و جنبه تاریخی او را از یادها برده است، بطوری که بسیاری از محققان و دانشمندان معاصر معتقدند که چنین شخصیتی از فرهاد، ساختگی است و یا این که حداقل هویت او مبهم است. طبق همین ملاحظات، دکتر زرین کوب در کتاب «پیر گنج در جستجوی ناکجاآباد» معتقد است: «هویت فرهاد معلوم نیست، این که بعضی او را سپهبد خسرو خوانده‌اند و نقش‌های بیستون را پرداخته صنعتگری رومی پنداشته‌اند که به امر او کار می‌کرد، نباید درست باشد. در چنان حالی، وی از خشم شاه امان نمی‌یافت. این احتمال نیز که این سپهبد همان فرهان (= فرخان) معروف به شهر براز باشد، با قراین دیگر قابل قبول به نظر نمی‌آید؛ اما این قول نشان می‌دهد که در اواخر عهد ساسانیان، جامعان اخبار سعی کرده‌اند خاطره شیرین، ملکه خسرو و مادر خوانده یزدگرد سوم را، از اتهام به عشق یک صنعتگر بی نام و نشان تطهیر کنند و قصه را با نام یک سپهبد خسرو مقرون نمایند. البته اصل واقعه کوه کنی و حجاری نقش شیرین و شبدیز در بیستون به وسیله فرهاد، افسانه‌ای بیش نیست؛ اما این حکم، وجود عشقی را بین شیرین و فرهاد - یک صنعتگر از طبقه عامه - نفی نمی‌کند و این که در روایات رایج در سرزمین ارمن، این عشق را پاک تصویر کرده باشند، با علاقه‌ای که به حفظ حیثیت شیرین در آن روایات هست، مایه تعجب نخواهد بود. حتی در مقابل، برای آن که تنها دامن شیرین آلوده نشود، خسرو را نیز به ورطه عشقی ناروا می‌کشاند. آمدن خسرو به اصفهان و به عقد در آوردن دختری رسوا به نام «شکر»، یک واکنش دیوانه‌وار نسبت به عشق شیرین به فرهاد است». (زرین کوب، ۱۳۷۲: ۱۰۴ - ۱۰۵، با تلخیص).

نیز استاد زرین کوب در باب علت عدم ذکر نام فرهاد در شاهنامه فردوسی معتقد است: «در شاهنامه، به قصه فرهاد و شکر اشاره‌ای نیست، دلیلش شاید آن است که مأخذ شاهنامه، از نقل قصه‌هایی که برای شیرین و خسرو هر دو، مایه بدنامی است، اجتناب کرده‌اند. اشاره روایت بلعمی به قصه فرهاد، سابقه قصه را به قبل از نظامی و فردوسی می‌رساند. بلعمی حتی در ادامه ذکر نام شیرین می‌گوید: «و این کنیزک آن بود که فرهاد بر او عاشق شده بود و پرویز، فرهاد را عقوبت کرد و به کوه کندن فرستاد». و این نشان می‌دهد که قصه باید در مدت سلطنت خسرو، رخ داده باشد و شاه برای آن که انتشار خیر، باعث سر و صدای بسیار در دربار نشود، فرهاد را به دست دژخیم نداده، بلکه به کاری فرستاده است که فقط دیوانه‌ای سودایی انجام دادنش را تعهد می‌کند. پیداست که این عشق اگر گناه‌آلود بود، نه فرهاد از خشم خسرو در امان

می‌ماند و نه شیرین از انتقام شاه، جان در می‌برد». (همان: ۱۰۳ - ۱۰۴)

پر واضح است که در مآخذ شاهنامه، اگر مطلبی در مورد «فرهاد» و «شکر» وجود می‌داشت فردوسی در بیان آن کوتاهی نمی‌کرد، با توجه به این که شاهنامه و مآخذ آن، یک اثر فولکلور نیست که تحت تأثیر قصه‌پردازان و افسانه‌گویان (مخصوصاً در قسمت تاریخی آن) قرار بگیرد. البته در صحت این نکته که استاد زرین کوب معتقد است «شاید مآخذ شاهنامه، از نقل قصه‌هایی اجتناب کرده، که برای شیرین و خسرو، هر دو، مایه بد نامی است»، تردید وجود دارد زیرا بسیار بعید است که فردوسی با توجه به مآخذی که در دسترس داشته، رعایت امانتداری را در ذکر چنین واقعه‌ای مهم‌گذاشته و از اصل خبر، نکته‌ای را فرو گذاشته باشد. البته به قول بلعمی هم چندان نمی‌توان اعتماد کرد، زیرا امکان دارد تحت تأثیر اخبار قصه‌پردازی قرار گرفته باشد که از همان دوران ساسانیان به رواج چنین قصه‌ای اقدام کرده‌باشند. همچنین با توجه به اتفاقات زندگی خسرو و شخصیت مقتدرانه او، این که دلیل به دژخیم نسپردن فرهاد را جلوگیری از ایجاد اغتشاش در محیط دربار برشمرده‌اند، چندان قابل قبول نیست. باید در نظر داشت که بزرگان دربار ساسانی با ازدواج خسرو و شیرین مخالف بودند (چه نژاد شیرین را رومی و چه ایرانی بدانیم، در این مسأله یعنی مخالفت بزرگان دربار تفاوتی نمی‌کند) و خسرو، علی‌رغم مخالفت‌ها به چنین کاری اقدام می‌کند. حتی این ازدواج، بر خلاف نظر مریم و خلاف تعهدی بود که خسرو به قیصر داشت. حال آیا منطقی به نظر می‌رسد که به منظور جلوگیری از غوغا و هیاهوی درباریان، شاهی چنین مقتدر، به کسی امان دهد که به معشوقه او دل بسته است و معشوقه‌اش نیز به او گرایشی دارد و با رقیب خود مذاکره کند و او را به کوه بفرستد و ملکه خود را ترک کند و خود را در ورطه عشق «شکر» - دختر رسوای اصفهانی - گرفتار کند؟ چگونه است که به قصر آوردن «شکر» و ازدواج با او، با توجه به پیشینه و شناختی که همه بزرگان دربار ساسانی از او دارند، نمی‌تواند باعث ایجاد سر و صدا شود، ولی برخورد با فرهاد، با وجود دلایلی که خسرو برای عقوبت وی دارد، باعث ایجاد سر و صداست؟ آیا نفوذ فرهاد واقعاً به اندازه‌ای عمیق است که کشتن او چنان پیامدهای ناگواری داشته باشد که خسرو از آنها بترسد؟ حال آن که در ازدواج خسرو با شیرین، ملاحظه می‌کنیم که خسرو، چندان به نظر دیگران اهمیت نمی‌دهد. شاید بتوان گفت که استاد زرین کوب، تحت تأثیر فضای حاکم بر قصه و منظومه، چنین نظری را بیان کرده‌است.

نکته دیگر این که استاد زرین کوب معتقد است «شاه برای آن که انتشار خبر مرگ فرهاد،

باعث ایجاد سر و صدای بسیار نشود، فرهاد را به دست دژخیم نداده است» و «پیداست که این عشق (عشق فرهاد و شیرین) اگر گناه آلود بود، نه فرهاد از خشم خسرو در امان می ماند و نه شیرین از انتقام شاه، جان بدر می برد». آیا این دو نظر مخالف هم نیست و با هم تضاد ندارد؟ یعنی اگر شاه از سر و صدای اطرافیان بترسد، چه فرقی دارد که عشق آن ها ناپاک باشد یا نباشد، زیرا حتی در صورت پاک بودن رابطه فرهاد با شیرین، خسرو می توانست او را به اتهام نظر داشتن به ملکه محبوب خود از میان بر دارد. چگونه است که در ابتدا، از سر راه برداشتن و برخورد با فرهاد را باعث ایجاد سر و صدا در دربار دانسته است، اما در ادامه، کشتن او و حتی کشتن شیرین را، برای خسرو ممکن می داند. نکته دیگری که جای تأمل دارد این است که در شاهنامه، مریم به دست شیرین کشته می شود:

زمریم همی بود شیرین به درد	همیشه ز رشکش دو رخساره زرد
به فرجام شیرین ورا زهر داد	شد آن دختر خوب قیصرنژاد
از آن راز آگه نبود هیچ کس	که او داشت آن راز تنها و بس
چو سالی برآمد که مریم بمرد	شبستان زرین به شیرین سپرد

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۵۰)

چگونه ممکن است که کشتن شخصی سنگ تراش و یا حتی سپهبد، برای خسرو دردسرساز باشد، اما کشتن دختر قیصر روم و ملکه اول پادشاه که در داخل و خارج از حوزه سلطنت خسرو، طرفداران رومی بی شمار دارد، نتوانسته است برای خسرو دردسری ایجاد کند؟ با این ملاحظه که مریم به دست شیرینی کشته می شود که تقریباً تمامی بزرگان با ورود او به حرم شاه ساسانی، مخالف بوده اند و شیرین برای کشتن مریم، دلیلی جز محکم کردن پایگاه خود نزد خسرو و سلطنت ندارد. به عبارت دیگر، با وجود تعهدی که خسرو به قیصر دارد و همچنین نفوذ مریم بین بزرگان دربار، خسرو در مرگ او ترسی به دل راه نمی دهد، حال آیا منطقی است که از مرگ فرهاد، حتی به عنوان سپهبد دربار خویش، آن قدر هراس داشته باشد که چنین کسی، به محبوبه او نظر داشته باشد و او دست به اقدامی نزند؟

در شاهنامه اشاره شده است که کشتن مریم رازی بود که هیچ کس از آن آگاه نشد. با توجه به این که کشتن ملکه شاه، در چنان خفا و پنهانی صورت می پذیرد، چگونه ممکن است معقول به نظر آید که کشتن فرهاد باعث رسوایی شود؟ البته شاید بتوان تصور کرد خسرو به عقوبت این عشق، فرهاد را به صورت تبعیدی و زندانی به کوه بیستون فرستاده است و این

مطلب، سنگ بنای افسانه‌هایی باشد که با شاخ و برگ دادن به این واقعیت، در بین مردم رواج یافته و در اذهان جای گرفته است. در این صورت حتماً باید شخصیتی تاریخی از فرهاد داشته باشیم، ولی چون شخصیت او در منابع تاریخی نیز مبهم است، نمی‌توان به این نظر، چندان اعتماد کرد.

فرهاد در متون تاریخی

در «تاریخ بلعمی»، «محمل التواریخ والقصص»، «حبيب السیر خواندمیر»، «تاریخ گزیده» و برخی از کتابهای تاریخی دیگر، از فرهاد سخن به میان آمده است، با وجود این نمی‌توان شخصیتی تاریخی از او ارائه داد. از این میان، تاریخ بلعمی اطلاعات و اخبار بیشتری در مورد فرهاد ذکر کرده است. «و کنیزکی بود او (خسرو) را شیرین نام، که اندر همه ترک و روم، از آن صورت نیکوتر نبود، پرویز بفرمود تا آن کنیزک را نیز صورت کردند بدان سنگ. چون بمرد، او را نیز دفن کرد و ماتمش بداشت و پرویز به روم کس فرستاد و به ترکستان و اندر همه جهان، تا یکی چون او بیارند؛ نیافتند کس مانند او، و این کنیزک آن بود که فرهاد بر او عاشق شده بود و پرویز، فرهاد را عقوبت کرد و به کوه کندن فرستاد.» (بلعمی، ۱۳۵۳ : ۷۵۸) و در جایی دیگر می‌آورد: «فرهاد فریفته این زن (شیرین) شد، و خسرو او را به کندن کوه بیستون گماشت. فرهاد در آن کوه به بریدن سنگ مشغول شد و هر پاره که از کوه می‌برید، چنان عظیم بود که امروزه صد مرد آن را نتواند برداشت.» (همان : ۷۶۹)

از این گفتار می‌توان دریافت که بلعمی شخصیتی واقعی از فرهاد به تصویر نکشیده و فقط به ذکر این مطلب بسنده کرده است که او عاشق شیرین بوده است و خسرو به عقوبت آن، او را به کندن کوه فرستاده است، ولی به معرفی شخصیت او نپرداخته است. مطلب قابل توجه دیگر این که بلعمی معتقد است، شیرین قبل از خسرو مرده است و صریحاً می‌گوید «شیرین چون بمرد، او را نیز دفن کرد و ماتمش بداشت و پرویز به روم کس فرستاد و به ترکستان و اندر همه جهان، تا یکی چون او بیارند؛ نیافتند کس مانند او». در این صورت، خواستگاری شیرویه از شیرین، بعد از مرگ خسرو و دیگر اخباری که بعد از مرگ خسرو، از شیرین در کتب تاریخی آمده است، نادرست می‌نماید (رک. دینوری، ۱۳۴۶ : ۱۱۱ و طبری، ۱۳۵۱ : ۷۶۵ و کریستن سن، ۱۳۶۸ : ۶۴۱) اما با توجه به متون دیگر و شاهنامه، پذیرفتن چنین نظری درست نیست و این خود، دلیلی می‌تواند باشد بر عدم اعتماد به گفته بلعمی و همچنین رد ادعای او درباره فرهاد. همچنین ادعای او،

مبنی بر نقش کردن تمثال شیرین به دستور خسرو، برخلاف منظومه خسرو و شیرین است، و از آنجا که حجاری‌های بیستون مربوط به دوران ساسانی نیست، به گفته تاریخ بلعمی، باید با شک و تردید نگریست. با اندکی دقت در گفته بلعمی می‌توان دریافت که سخن او بسیار به قصه و افسانه نزدیک است. بنابراین می‌توان در این فرضیه اصرار ورزید که بلعمی در نوشتن تاریخ خسرو و شیرین، تحت تأثیر قصه پردازانی قرار گرفته که از همان دوران ساسانیان، ساختن و سر هم کردن این قصه را آغاز کرده‌اند.

اما در مجمل التواریخ و القصص، شخصیت فرهاد بصورت عینی‌تری به تصویر کشیده شده: «و دوازده هزار زن در شبستان او بودند، از بنده و آزاده و در جمله مریم دختر ملک روم، و بهرام دخت، و گردویه، و شیرین که تا جهان بود کس به نیکویی او صورت نشان نداده است، و فرهاد سپهبد، او را عاشق بوده است و آن کارها کرد در بیستون، که اثر آن پیداست.» (مجمل التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۷۹) و آن جا که کیطوس به دستور فرهاد، نقش شیرین را حکاکی می‌کند، می‌نویسد: «و قصری است بالای این صفة سنگین که هنوز بجای است و شاه آن جا شراب خورد با بزرگان و سپاهان به فرهاد داد.» (همان: ۷۹) و «اندر عهد خسرو پرویز، دستور خرد برزین بود، و مهتران، بندوی و گسته‌م، خال وی بودند و سپهبد، فرهاد بود، و سمرگوی، به روز و منجم، برزین و ...» (همان: ۹۴)

این جا فرهاد به عنوان سپهبد خسرو و عاشق شیرین معرفی شده است، اما در مورد عقوبت او توسط خسرو نکته‌ای ذکر نشده، حتی نقش کردن تصویر شیرین در بیستون، به کیطوس نسبت داده شده است. با اندکی دقت مشاهده می‌کنیم، نویسنده مجمل التواریخ معتقد است که خسرو، پس از عاشق شدن فرهاد، سپاهان را در اختیار او قرار می‌دهد، یعنی فرهاد وقتی عاشق شیرین شد، سپهبد بود و بعد از آن، از طرف خسرو سپاهان به او داده شده است، پس چگونه ممکن است عقوبت کردن او را بپذیریم؟ یعنی اگر فرهاد در بیستون محبوس بوده باشد، چه دلیلی دارد که خسرو به بیستون رفته و سپاهان را بدون مقدمه به فرهاد که مورد خشم و عقوبت او بوده، واگذارد؟ در حالی که برای به دست گرفتن سپاهان، چه بسا افراد بالیاقت دیگری نیز در دربار وجود داشتند که مطمئناً نزد خسرو، از فرهاد رانده شده، محبوب‌تر بودند.

«دو نکبت و شقاوت نصیب او (خسرو) شد. یکی آن که شور عشق شیرین که محبوبه او بود، در سر فرهاد افتاد، دیگر آن که نامه دعوت پیامبر اسلام (ص) را پاره کرد و ایمان نیاورد و پیامبر وقتی که باخبر شد به زبان وحی بیان گذرانید که: (فرق الله ملکه کما فرق کتابی) ...».

(خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۲۵۱) می‌بینیم که در این تاریخ نیز جز اشاره‌ای گذرا در مورد فرهاد، مطلب دیگری به میان نمی‌آید. آیا می‌توان این احتمال را قبول کرد که نویسنده این مطلب و نویسندگان دیگر کتب تاریخی، چون در باب فرهاد سند تاریخی قابل استنادی در دست نداشته‌اند، تنها به ذکر اشاره‌ای اکتفا کرده‌اند؟ این احتمال هنگامی قوت می‌گیرد که مشاهده می‌کنیم در تاریخ بلعی نیز- که در مورد فرهاد در مقایسه با سایر کتب تاریخی، سخن بیشتری به میان آمده- گفتارها بیشتر رنگ و بوی افسانه دارد تا حقیقت تاریخی. دلیل دیگر آن که در بسیاری از کتاب‌های تاریخی و شاهنامه، سخنی از فرهاد به میان نیامده است. حمدالله مستوفی در «تاریخ گزیده» و محمد باقر اعتمادالسلطنه در «تاریخ سلاطین ساسانی» و همچنین «سرجان ملکم» معرفی گذرا و مبهمی به فرهاد داشته‌اند. این اشاره‌های مبهم، به این نظر که به علت کمبود منابع تاریخی و یا شاید حقیقت نداشتن داستان، اطلاع بیشتری در این مورد وجود نداشته، اطمینان بیشتری می‌بخشد. این نظر وقتی بیشتر تأیید می‌شود که می‌بینیم در بسیاری از تواریخ از جمله روضه الصفا و تاریخ سلاطین ساسانی و سرج العیون و قسمت تاریخی شاهنامه، سخنی از فرهاد نیست.

هرمان اته، خسرو و شیرین را منظومه‌ای رمانتیک می‌نامد و می‌گوید: «این داستان قصه عشق و علاقه خسرو پرویز پادشاه ساسانی است با شیرین، شاهزاده ارمنستان، که روزگاری، عشقی سوزان نسبت به فرهاد که شغل مهندسی داشت، در دل می‌پروراند.» (اتهِ، ۱۳۵۱: ۷۳) او نیز شخصیتی که از فرهاد ارائه می‌دهد، برگرفته از منظومه خسرو و شیرین نظامی است و مطلبی که قابلیت بحث تاریخی داشته باشد، مطرح نمی‌کند.

با توجه به این که نام پنج تن از پادشاهان اشکانی «فرهاد» بود و اساساً «فرهاد» نامی اشکانی است، طرح این فرضیه جای دارد که شخصیت فرهاد، درون‌مایه‌ای اشکانی دارد که در اذهان عموم جای گرفته است و در واقع نماینده فرهنگی است که ساسانیان برای از بین بردن آن تلاش کردند. با حضور این شخصیت در داستان خسرو و شیرین، به نوعی مظلوم واقع شدن اشکانیان در مقابل ساسانیان به جلوه درآمده است و بعدها سینه به سینه نقل شده و رایج گشته، تا این که در اختیار نظامی- به آن صورت که در بردع رایج بوده- قرار گرفته است.

محمد جواد مشکور، در کتاب «تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان» نظری را مطرح کرده است که فرض مطرح شده را تقریباً ثابت می‌کند. به اعتقاد او: «ساسانیان در ضمن کوششی که برای برانداختن اشکانیان و از بین بردن آثار عهد پارتی می‌کردند، سعی داشتند که دوره پر

عظمت و طولانی تاریخ ایران در زمان اشکانیان را - که قریب پانصد سال دوام داشته است - در تاریکی و ابهام قرار دهند و به دست فراموشی بسپارند. تاریخ‌نگاران رسمی دوره ساسانی یا خدای‌نامه نویسان، برای بی‌اهمیت جلوه دادن خاندان برافزاده اشکانی، ناچار شدند که عهد حکومت آنان را دوره هرج و مرج ثبت کرده و چنین وانمود کنند که در آن زمان کدخدایان و امیران کوچکی در نواحی مختلف ایران، فرمانروایی داشتند و مردمان شاخص و قابل‌ذکری نبودند. مسعودی مروزی در التنبیه و الاشراف و ابوریحان بیرونی، به این تاریخ‌سازی ساسانیان اشاره کرده‌اند و معتقدند که ساسانیان، دوره ۵۳۷ ساله اشکانی، یعنی فاصله بین اسکندر تا اردشیر بابکان را کوتاه جلوه داده و آن را به ۲۶۰ سال رسانیده‌اند. ابوریحان بیرونی از کتاب شاپورگان مانی که مأخذی مورد اعتماد است - و در آن تصریح شده که مانی در سال ۵۲۷ اسکندری و دو سال بعد از به تخت نشستن اردشیر ساسانی، به پیامبری مبعوث شد - این تاریخ را تصحیح کرده است. « (مشکور، ۱۳۶۷ : ۴۶۵ - ۴۶۶)

با توجه به تلاش پیگیر ساسانیان برای از بین بردن آثار اشکانی، می‌توان استنباط کرد که حتماً اشکانیان و طرفدارانشان که در دوره ساسانی می‌زیستند، در مقابله با این وضعیت بیکار نمی‌نشستند و آرمان‌ها و اعتقادات خود را در ضمن چنین داستان‌هایی بروز می‌دادند و به واقعیت می‌رساندند. به عنوان نمونه، بهرام چوبین نیز از خانواده مهران بود که نسب خود را به اشکانیان می‌رسانید و این امر وجود مخالفان اشکانی را در دوره ساسانی ثابت می‌کند. اما دکتر مشکور درباره شخصیت فرهاد و مقایسه نام‌های داستانی اشکانی، با نام‌های تاریخی معتقد است: «مارکوارت و نلدکه ثابت کرده‌اند که بعضی از قهرمانان داستان‌های ملی ایران، از اعلام تاریخی عهد اشکانیانند. «میلاد» و «فرهاد» شاهنامه، دارای همان نام‌های پادشاهان اشکانی، یعنی «میتراوات» و «فرهات» هستند و «گودرز» پدر «گیو»، همان «گودرز» اشکانی است.» همچنین فرهاد را از خاندان برزین معرفی می‌کند و می‌گوید: ««برزین» از خاندان‌های پهلوانی شاهنامه است که در جنگ‌های با تورانیان به همراه کیخسرو بوده‌است، رئیس این خانواده «فرهاد» نام داشت. از میان پادشاهان اشکانی به پنج تن به نام «فرآتس» «Phraates» بر می‌خوریم که به پهلوی «فرهات» و به فارسی «فرهاد» گفته می‌شود. آیا نمی‌توان تصور کرد که نام این پادشاه اشکانی را، در خدای‌نامه، به دوره کیانی عقب برده و از آن فرهاد افسانه‌ای، منسوب به خاندان برزین ساخته‌اند؟» (همان: ۴۶۶)

بنابراین می‌توان گفت، در مقابل ساسانیانی که قصد به فراموشی سپردن و محو کردن آثار

تمدن و فرهنگ اشکانیان را داشتند، قصه سازانی وجود داشتند که با استفاده از فرهنگ اشکانی و گرفتن درون‌مایه «فرهاد»، به زنده کردن فرهنگ اشکانی برخاسته‌اند و در این امر چنان موفق بوده‌اند که بر تاریخ نویسان نسل‌های بعد از خود نیز، تأثیر گذاشته‌اند. نظامی نیز تحت تأثیر همین روایات و به تأسی از روایت بردع، به نوعی به دفاع از اشکانیان در برابر پادشاه خودکامه ساسانی پرداخته و از این میدان سربلند بیرون آمده است، به‌طوری که اگر امروزه، فرهاد در اذهان از خسرو مشهورتر می‌نماید، تا حدّ زیادی حاصل هنرمندی نظامی است. نظامی به پیروی از روایت رایج در بردع، مسائلی را رعایت نکرده است، مثلاً آن‌جا که خسرو به دیدار شیرین می‌رود کاملاً مشخص است که چنین سرمایی در آن منطقه (قصر شیرین) دور از تصوّر است. همچنین آوردن شیرین و اسب سقط شده‌اش از بیستون توسط فرهاد، آن هم بر دوش، بطوری «که مویی بر تن شیرین نیازد» و نمونه‌های بسیار دیگر که باعث شده است تا منظومه نظامی نزد عامه محبوب واقع شود.

شباهت بسیار زیاد منظومه خسرو و شیرین با منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعدگرانی نیز، از دیگر دلایل نزدیک بودن آن با فرهنگ اشکانی است (رک. مقدمه دکتر محبوب بر ویس و رامین، ۱۳۳۷: ۹۱-۱۰۰).

نتیجه‌گیری

اطلاعات و اخباری که از شخصیت فرهاد در کتابهای تاریخی ارائه شده، گذرا، مبهم و بیشتر شبیه به افسانه است. در شاهنامه فردوسی و همچنین در بسیاری از کتابهای معتبر تاریخی نیز از فرهاد سخنی به میان نیامده است و این عوامل، فرض واقعی و تاریخی بودن شخصیت او را متنفی می‌کند. اشکانی بودن نام فرهاد (پرساد) و سرکوب بهرام چوین از خانواده مهران که نسبشان به اشکانیان می‌رسید و تلاش ساسانیان برای از بین بردن فرهنگ و تمدن اشکانیان، همچنین کوتاه و بی‌اعتبار جلوه دادن دوران حکومت اشکانیان که آنها را کدخدایان کوچک معرفی می‌کرده‌اند، ما را به این نتیجه می‌رساند که اشکانیان سرکوب شده، چون در مقابل ظلم ساسانیان قادر به مقابله نبوده‌اند، برای دفاع از حیثیت از دست رفته خود، با تحقّق آرمان‌هایشان در دنیای قصّه، مظلومیت و صداقت خود را در برابر ساسانیان به تصویر کشیده‌اند. همچنین از آنجا که نام پنج تن از پادشاهان اشکانی به اسم «فرآتس» (Phraates) بوده‌است، می‌توان ادعا کرد که فرهاد یک تم اشکانی دارد که قدم در دنیای قصّه نهاده است، به گونه‌ای که مطلوب افتادن آن نزد ذهنیت ایرانی، باعث شده که حتی تاریخ نویسندگان هم او را شخصیتی تاریخی بپندارند.

منابع

- اته، هرمان، ۱۳۵۱، تاریخ ادبیات ایران، مترجم دکتر رضا زاده شفق، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اسعد گرگانی، فخرالدین، ۱۳۳۷، ویس و رامین، به اهتمام دکتر محمدجعفر محجوب، تهران: بنگاه نشر اندیشه.
- برهانی، مهدی، ۱۳۷۵، «خسرو و شیرین فردوسی و حکیم نظامی»، ناموازه‌ی دکتر محمود افشار، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، ۱۳۵۳، تاریخ بلعمی، به تصحیح ملک الشعرا بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: زوآر.
- پادشاه، محمد، ۱۳۳۵، فرهنگ آندراج، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات کتابخانه‌ی خیام.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین حسینی، ۱۳۵۳، تاریخ حبیب‌السیر فی اخبار افراد بشر، به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- رستگار فسایی، منصور، ۱۳۷۹، فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ریاحی، لیلی، ۱۳۵۸، قهرمانان خسرو و شیرین، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر.
- زرین‌کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۲، پیرگنج در جستجوی ناکجا آباد (درباره‌ی زندگی، آثار و اندیشه‌ی نظامی)، تهران: انتشارات سخن.
- داعی‌الاسلام، سید محمدعلی، ۱۳۶۴، فرهنگ نظام، تهران: چاپ حیدری.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه دهخدا، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، ۱۳۴۶، اخبار الطوال، ترجمه‌ی صادق نشأت، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- عادل، محمدرضا، ۱۳۷۲، فرهنگ جامع نام‌های شاهنامه، تهران: نشر صدوق.
- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، ۱۳۵۱، ترجمه‌ی تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)، ترجمه‌ی صادق نشأت، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، ۱۹۷۱، شاهنامه‌ی فردوسی، به اهتمام آبرتلز، زیر نظر ع.نوشین، مسکو، اداره‌ی انتشارات دانش، شعرا دیبایات خاور.
- فرهوشی، بهرام، ۱۳۵۸، فرهنگ زبان پهلوی، تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- کریستین سن، آرتور، ۱۳۶۸، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- مجمل‌التواریخ والقصص، ۱۳۱۸، به تصحیح ملک الشعرا بهار و به همت محمد رضانی، تهران: بی تا.
- مشکور، محمد جواد و رجب نیا، مسعود، ۱۳۶۷، تاریخ سیاسی و اجتماعی اشکانیان «پارتیان»، تهران: دنیای کتاب.
- مصاحب، غلامحسین، ۱۳۵۸، دوائرالمعارف فارسی، تهران: امیرکبیر.
- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر.
- میرخواند، میرمحمد بن سید برهان‌الدین خواندشاه، ۱۳۳۸، تاریخ روضه الصفا، تهران: پیروز.
- نظامی، الیاس بن یوسف، ۱۳۷۸، خسرو و شیرین، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: نشر قطره.
- نفیسی، علی‌اکبر، ۱۳۲۱، فرنودسار یا فرهنگ نفیسی، تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- یوستی، فردیناند، ۱۳۸۲، نام‌نامه‌ی ایرانی، تهران: انتشارات اساطیر.
- یوسفی، غلامحسین، ۱۳۷۴، چشمه‌ی روشن، تهران: انتشارات علمی.